

موسی (ع) و شبان

نگاهی ساختاری به داستان موسی (ع) و شبان مثنوی، عناصر داستانی و مآخذ و نظایر آن

دکتر حسن ذوالفقاری

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

در این مقاله ضمن تشریح و بررسی مآخذ داستان موسی (ع) و شبان و نظیره‌های آن در ادبیات ایران و سایر ملل، مشخصاً دو داستان مکتبخانه‌ای متأثر از موسی (ع) و شبان را با نامهای موسی (ع) و سنگ تراش و مهمانی شبان، معرفی و بررسی می‌کنیم. سپس با نگاهی ساختار شناسانه، عناصر داستان، چون پیرنگ، شخصیت، گفتگو، زاویه دید، روایت، لحن، مکان و زمان را با توجه به شگردهای داستانی‌پردازی مولانا می‌کاویم.

تکیه اصلی مقاله بر جنبه‌های ساختاری است نه محتوایی که بررسی محتوای داستان خود بحث دیگری می‌طلبد، لیکن در تبیین ساختار داستان، ناگزیر به برخی جنبه‌های نمادین و محتوایی نیز تا حد ضرور و مقدور اشاره می‌شود. همچنین بخش عمده‌ای از مقاله به کاوشهای متن‌شناسی و مآخذیابی اختصاص می‌یابد تا هم تکمله‌ای بر مآخذ قصص مثنوی اثر علامه فروزانفر باشد و هم یافته‌هایی نو در زمینه داستان.

کلید واژه: مثنوی، موسی (ع) و شبان، مولوی، عناصر داستان، تحلیل ساختاری

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۷/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۲/۲۴

۱. طرح بحث

یکی از داستانهای معروف، مهم و کلیدی مثنوی مولوی، موسی (ع) و شبان است. اهمیت این داستان چنان بوده که همواره یکی از متون درسی به شمار می‌رفته است؛ چنانکه این داستان در فاصله زمانی سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۸۰ در کتاب فارسی پنجم دبستان و از سال ۱۳۸۰ تاکنون در کتاب ادبیات فارسی سوم دبیرستان از جمله متون درسی بوده است. همچنین مفاهیم والای داستان و اندیشه‌های عمیق و متفاوت دینی مولانا، این داستان را به یکی از داستانهای چالش برانگیز تبدیل کرده است. این نکته و نکات دیگر، که در مقاله بدان اشاره می‌شود، ضرورت نگاهی نو به این داستان را دو چندان می‌کند. داستان موسی (ع) و شبان در دفتر دوم (۱۷۲۰-۱۸۱۵) و ضمن ۹۵ بیت با عنوان «انکار کردن موسی (ع) علیه‌السلام بر مناجات شبان» آمده است. مولوی داستان را پس از آن نقل می‌کند که آن را شاهد مثالی برای نشان دادن تصویر کوتاه فکران دربارهٔ پروردگار قرار می‌دهد. سه بیت قبل از داستان این چنین است:

گفت اگرچه پاکم از ذکر شما نیست لایق مر مرا تصویرها
لیک هرگز مست تصویر و خیال در نیابد ذات ما را بی‌مثال
ذکر جسمانی خیال ناقص است وصف شاهانه از آنها خالص است
(۱۷۱۶/۲-۱۷۱۸)

«گویا ماجرای عبد صالح (خضر) و موسی (ع) به مولانا چنین مجالی داده است که حکایتی بر سازد و در اثنای آن اصحاب شریعت و طریقت را با هم مقایسه کند» (زمانی، ۱۳۸۵: ۴۳۶).

خلاصهٔ داستان چنین است:

حضرت موسی (ع) شبانی را در راهی می‌بیند که در مناجات خود، سخنانی کفرآمیز می‌گوید. موسی (ع) از شبان می‌پرسد این سخنان را درباره چه کسی می‌گوید. شبان می‌گوید درباره آن کس که ما را آفرید. موسی (ع) شبان را خیره سر و کافر می‌داند و او را سرزنشها می‌کند و مطالب مهمی چون حقایق توحید، صفات ثبوتیه و سلبيه حق را برای او شرح می‌دهد و می‌خواهد با هزار زبان، شبان ساده دل را، که از سر اخلاص و درخور فهم خود با خدا راز و نیاز می‌کرده است، قانع کند که سخنانش کفرآمیز، مایهٔ عذاب و زیر و رو کنندهٔ جهان و آتش زندهٔ هستی است. شبان در برابر این سرزنشهای سخت، آن هم از زبان پیامبر اولوالعزم و گرانقدری چون موسی (ع)، اظهار پشیمانی

می‌کند و جامه‌دران راهی بیابان می‌شود. اما از آن سو، خداوند منش و روش موسی (ع) را نمی‌پسندد و به علت دل شکستن شبان بی‌نوا، او را مورد عتاب و خطاب قرار می‌دهد که «بنده ما را چرا کردی جدا؟» و به او تذکر می‌دهد هرکس برای ارتباط با حق، زبانی دارد و گفتار به نیت افراد برمی‌گردد و از آداب‌دانی تا سوخته جانی فرقه‌است. موسی (ع) که چنین می‌بیند در پی چوپان می‌دود و او را می‌یابد و مزده می‌دهد که:

هیچ آدابی و تربیتی مجبورچه می‌خواهد دل تنگت بگو

اما شبان که دگرگون شده خود را به سدره‌المتهی رسیده می‌داند که حالش برون از گفتن است.

مولانا در دو جای دیگر مثنوی نیز به داستان موسی (ع) و شبان اشاره می‌کند: اول در دفتر پنجم، هنگامی که مولانا هنگام نیایش، متوجه نارسایی تمثیل خویش می‌شود، چنین می‌گوید:

ای برون از وهم و قال و قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من
بنده نشکید ز تصویر خوشت هر دمیت گوید که جانم مفرشت
تا شپش جویم من از پیراهنت چارقت دوزم بیوسم دامت
(۳۳۲۱-۳۳۱۸/۵)

در دفتر ششم نیز آنجا که ابوبکر در خطاب به پیامبر به جنبه تشبیهی مدح و نیایش اشاره می‌کند که گونه‌ای خود را با موسی (ع) و شبان دفتر دوم همسان می‌بیند (توکلی، ۱۳۸۳: ۷۱).

هست این نسبت به من مدح و ثنا هست این نسبت به تو قدح و هجا
همچو مدح مرد چوپان سلیم مر خدا را پیش موسی (ع) کلیم
که بجویم اشپشت، شیرت دهم چارقت دوزم من و پشت نهم
(۱۰۹۲-۱۰۹۱/۶)

۲. پیشینه

دربارۀ مفاهیم و مضامین و محتوای داستان موسی (ع) و شبان به طور مستقل، مقاله دکتر عبدالکریم سروش (سروش: ۱۳۷۱) با عنوان «رازهای نهان در داستان موسی (ع) و شبان» را می‌توان معرفی کرد که بعدها در کتاب قمار عاشقانه (۱۳۷۹) چاپ شد. این بررسی بیشتر به لحاظ محتوا و درونمایۀ داستان و مخصوصاً با تکیه به نیایش است. البته

نویسنده به تحلیل شخصیت‌های داستانی به صورت تقابلی نیز می‌پردازد. همچنین مقاله «موسی و شبان» نوشته علی‌اصغر مظه‌ری (۱۳۶۷) نیز تنها به ابعاد محتوایی مقاله می‌پردازد.

دکتر زرین‌کوب در کتاب بحر در کوزه (۱۳۶۸: ۵۸-۶۰) در ذیل بیان داستان‌های انبیا به مفاهیم کلیدی داستان اشاره‌ای گذرا دارد. همچنین در کتاب نردبان شکسته (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۲۸۹-۲۹۹) که شرح و تحلیل دفتر اول و دوم مثنوی است به تحلیل ابعاد محتوایی داستان می‌پردازد. پیش از وی علامه فروزانفر در کتاب مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (۱۳۳۳) به مآخذ داستان اشاره می‌کند.

در مقاله «حکایت آن مرد چوپان و درد بودن» (طهماسبی، ۱۳۷۲) نویسنده به تحلیل محتوای داستان می‌پردازد و داستان را از این زاویه بررسی می‌کند که در داستان موسی و شبان، علاوه بر اینکه سیر تطور و دگرگونی نسلها بیان می‌شود، جسارت «بودن» و زیستن تصویر می‌گردد. مولوی در این داستان به حدیث نفس می‌پردازد و به همین بهانه اشتیاق سوزان خود را در جستجوی مدام حقیقت شرح می‌دهد. محمد قراگوزلو نیز در مقاله «گفتمان تساهل از زبان جلال‌الدین محمد بلخی» (۱۳۷۸) از زاویه تساهل مولانا در این داستان و به مناسبت مسائل جاری سیاسی به مسئله می‌پردازد.

گرچه عنوان یکی از سخنرانی‌های آنه ماری شیمل «موسی (ع) و شبان در متون عرفانی» (شیمل: ۱۳۸۳) است، جز چند اشاره پراکنده، عنوان با موضوع سخنرانی همخوانی ندارد.

در مقاله «مقایسه داستان موسی (ع) و شبان با موسی (ع) و سنگتراش عبید زاکانی» (پیریانی، ۱۳۸۱) اساساً مؤلف با فرض اینکه داستان سنگتراش از آن عبیدزاکانی است به نقد آن پرداخته و با داستان موسی (ع) و شبان به لحاظ معانی و الفاظ مقایسه‌ای البته بسیار ناقص و ابتدایی کرده است در حالی که اساساً مؤلف در اصل انتساب دچار خطای فاحش شده و داستان نازل سنگتراش را از آن عبید دانسته است. در نگاه اول می‌توان تفاوت کلام عبید را با این منظومه کودکانه مربوط به عصر قاجار، چه به لحاظ محتوایی و چه به لحاظ زبانی و سبکی دریافت.

در تفاسیر و شروح مثنوی نیز تنها در حد مقدور و معرفی به داستان پرداخته شده است. در هیچ یک از منابع یاد شده و همچنین کتابشناسی مولوی در مورد ساختار داستانی، ریشه‌یابی روایات و مقایسه آنها تحقیقی انجام نشده است و این مقاله در نوع

خود، تازگیهایی دارد.

۳. مأخذ داستان

از آنجا که «دین و اسطوره، منبع بسیاری از قصه‌های تمثیلی ماست» (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۲۰۷) این داستان مولانا هم مثل بسیاری از داستانهای او ریشه دینی و اسطوره‌ای دارد. این داستان از جمله داستانهای مربوط به حضرت موسی(ع) است. داستانهای حضرت موسی(ع) در ادب فارسی بازتاب گسترده داشته، اما این داستان به همین شکل در متون ادب فارسی یا کتابهای دیگر نیامده و صرفاً زاده تخیل مولاناست.

واقعیت این است که داستان برخورد موسی و یک چوپان گمنام، زاده تفکر قدرتمند مولوی و نشان‌دهنده حال و هوای خود اوست. هیچ مأخذی وجود ندارد که داستان را این گونه بیان کند، نه در تورات و نه در هیچ یک از آثار دیگر عهد عتیق. همچنین هیچ‌گونه قید زمان و مکان هم در این داستان وجود ندارد که در چه زمانی موسی با آن چوپان روبه‌رو شد یا در چه مکانی آن چوپان برای خداوند سرود گفت. مولوی هم مانند هر هنرمند بزرگ دیگری اسطوره می‌آفریند (طهماسبی، ۱۳۷: ۲۷).

استاد فروزانفر (۱۳۷۶: ۱۹۵) گمانه‌زنی‌هایی دربارهٔ مأخذ داستان کرده است. روایت‌های نزدیک به داستان به شرح زیر است:

۳-۱. روایت ابن‌عبدربه

فروزانفر (۱۳۷۶: ۱۹۵) ظاهراً مأخذ این داستان را حکایتی در عقدالفرید (ابن‌عبدربه: ۲۰۵/۴) می‌داند. شرح داستان چنین است:

پارسای جاهلی از بنی‌اسرائیل در صومعه به عبادت مشغول است. وی الاغی دارد که در اطراف صومعه چرا می‌کند. روزی هنگام عبادت، الاغ را مشغول چرا می‌بیند. در حال مناجات با خدا می‌گوید: خدایا، تو هم اگر الاغی داری حاضر آن را با الاغهای خود به چرا بپریم و این کار زحمتی برایم ندارد. پیامبر وقت وی را به دلیل چنین سخنانی سرزنش می‌کند. مرد اندوهگین می‌شود. خداوند به آن پیامبر وحی می‌کند که او را به حال خود بگذارد؛ زیرا هرکس به میزان عقلی که دارد پاداش می‌بیند.

۳-۲. روایت ابن‌ابی‌الحدید

همین روایت با اندکی تفاوت در شرح نهج‌البلاغه (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۹۶۵: ۲۶۷/۴) نقل شده

است:

حضرت موسی(ع) با مردی از بنی اسرائیل همسفر می‌شود که سجده‌های طولانی می‌کند و چون به علفزاری می‌رسند، مرد آرزو می‌کند، خداوند الاغی می‌داشت تا آن را می‌چراند که موسی(ع) با شنیدن این سخنان، او را سرزنش می‌کند. مرد تا مدت‌ها چشم به زمین می‌دوزد که در نهایت از خداوند به موسی(ع) وحی می‌رسد که بنده مرا از چنان گفتاری نهی نکن.

این روایت در عیون‌الاخبار (ابن‌قتیبه: ۳۸۷/۲) و ربیع‌الابرار (باب‌الجنون و الحمق) و اللالی المصنوعه (سیوطی: ۱۳۲/۱) به همین شکل آمده است (فروزانفر، ۱۳۷۶: ۱۹۶).

۳-۳. روایت حلیه‌الاولیا

در کتاب حلیه‌الاولیا (حافظ ابونعیم، ۱۳۷۸: ۲۲۳/۳) (به نقل از فروزانفر، ۱۹۶: ۱۳۷۶) روایت چنین نقل شده است:

یکی از پیامبران به امت خود دستور می‌دهد هر یک چیزی به خداوند قرض دهند. یکی از آنان حاضر می‌شود تنها کیسه‌ی گاه‌الآغش را بدهد و همین سخنان را در نماز و دعایش بر زبان می‌راند که پیامبر وقت وی را نهی می‌کند و وحی می‌رسد که این مرد با درخواستهایش روزی چندین بار مرا می‌خنداند!

۳-۴. روایت ابوالفتوح

در تفسیر ابوالفتوح (رازی، ۱۳۰۴: ۱۷۹/۲) نیز (به نقل از فروزانفر، ۱۳۷۶: ۱۹۷) داستانی به شرح زیر آمده است:

یک‌روز رسول علیه‌السلام نماز بامداد می‌گزارد. اعرابی که او را قریب عهد بود به اسلام در قفای رسول نماز می‌کرد. رسول علیه‌السلام سوره و التنازعات می‌خواند تا به اینجا رسید که خدای تعالی از فرعون خبر کرد که او گفت: *أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى*. اعرابی از سر اعتقاد پاک و عصیبت دین، طاقت نداشت تا در نماز گفت *كَذَّبَ ابْنُ الزَّائِنَةِ*. چون رسول علیه‌السلام سلام باز داد، اصحاب روی به ملامت در او نهادند و گفتند نماز تباه کردی و در نماز سخن گفتی و سوء ادب کار بستی که در مسجد در نماز حضرت رسول فحش گفتی. اعرابی باز ماند. جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام می‌کند و می‌گوید این قوم را تا زبان ملامت از او کوتاه کنند که من آنچه او گفت از فحش از او به تسییح و تهلیل برگرفتم.

این روایت نیز نمونه‌ای از «زهد عوامانه» و «نیت پاک عوام» است که گرچه در جزئیات با روایات گذشته شباهتی ندارد در کلیات و بنمایه‌ها با داستان موسی (ع) و شبان شباهتی می‌یابد.

۳-۵. روایت غزالی

زرین کوب (۱۳۷۶: ۶۰) گمان می‌کند که داستان موسی (ع) و شبان مأخوذ از مناجات «برخ اسود» باشد که امام محمد غزالی آن را در احیاءالعلوم الدین (۱۹۳۹: ۲۴۴/۴) نقل کرده است. داستان برخ در ترجمه احیاءالعلوم در نیمه دوم از ربع منجیات (خوارزمی، ۱۳۵۸: ۹۵۰) به تفصیل آمده است. غزالی این داستان را برای مناجات گروهی شاهد مثال می‌آورد که ظاهر آن کفر است اما چون از زبان کسی رانده می‌شود که در مقام انس است، مقبول است. خلاصه داستان «برخ زاهد» چنین است:

وقتی قوم موسی (ع) هفت سال به قحطی مبتلا هستند و موسی (ع) هفتاد هزار بار طلب باران می‌کند و اجابت نمی‌شود، حق تعالی از وی می‌خواهد از برخ سیاه بخواهد که طلب باران کند. موسی (ع) به دنبال او می‌رود و کسی او را نمی‌شناسد تا اینکه روزی حضرت، بنده‌ای سیاه را بین راه می‌بیند که گلیمی بر گردن دارد و آثار سجده در چشمان وی پیداست. موسی (ع) وی را می‌شناسد و از او می‌خواهد طلب باران کند. وی با درخواست موسی (ع) با درشتی فراوان با خداوند سخن می‌گوید و طلب باران می‌کند. در حال باران می‌بارد؛ چنان که «حق تعالی در نیم روز گیاه رویانید و چنان ببارید که به زانو برسید». موسی (ع) که تحمل آن چنان درشت‌گویی را ندارد، قصد می‌کند برخ را برنجانند که حق تعالی به او وحی می‌کند که «برخ هر روز سه بار مرا به ضحک آرد، ای چیزی گوید و کند که مخلوقان را از آن جای خنده باشد»

۳-۶. روایت عطار

داستان برخ زاهد در قوت القلوب (مکی، ۱۳۱۰: ۵۴/۲) و مصیبت‌نامه (عطار، ۱۳۸۰: ۸۳-۸۵) نیز آمده است. عطار نام برخ را برخ اسود می‌داند که هدف غایی لطف الهی نسبت به او آن است که:

لطف ما را او به هر روزی سه بار
لطف ما را خنده از گفتار اوست

و چنین نتیجه می‌گیرد:

می‌بخنداند چو گلبرگ بهار
کار تو نیست این ولیکن کار اوست

هر کسی خاصیت یافت از اله بود این خاصیت برخ سیاه (همان: ۸۵)
 مولانا با توجه به روایتهای یاد شده داستان را چنانکه شیوه اوست به گونه‌ای لطیفتر
 بازسازی می‌کند. آنچه در سه روایت گذشته در مورد تجسم خداوند و نسبت دادن
 الاغی به او و آرزوی گاه بردن برای الاغ خداوند آمد با برخی عقاید حنبلیان بی‌ارتباط
 نیست؛ چنانکه نویسنده کتاب زهرالربیع (جزایری، ۱۳۶۱: ۱۹۱) بدون ذکر مأخذ در مباحثه
 میان مالکی و حنبلی می‌نویسد:

مالکی به حنبلی طعن می‌زند که مذهب تو این است که خدا جسم است بر عرش
 نشسته و به قدر چهار انگشت از عرش بالاتر است. هر شب جمعه پایین می‌آید و به
 آسمان دنیا بر الاغی سوار است و علمای حنابله بر پشت بامهای مساجد معالف
 می‌سازند و گاه و جو در آنها می‌گذارند که الاغ خدای ایشان بخورد.
 دکتر سید جعفر شهیدی در این باره می‌نویسد: «گمان می‌کنم نسبت دادن این اعتقاد
 به همه حنبلیان بی‌اساس است. بعید نیست بعض عوام حنبلی و کرامیه را چنین
 اعتقادی بوده است» (شهیدی، ۱۳۸۰: ۳۴۱/۵).

۴. نظریه‌های داستان

پس از مولوی در داستانهای فارسی سه نظریه برای داستان مولانا دیده می‌شود:

۴-۱. پس از مولانا فرزندش، بهاءالدین محمد در کتاب انتھانامه (تألیف ۶۹۰ق) داستان را
 عیناً در ۳۰ بیت (بیات ۱۱۷۵-۱۱۹۴ و ۱۲۸۰-۱۲۸۹) و بدون هیچ دخل و تصرفی می‌آورد.
 ذکر چند بیت از آغاز این منظومه برای قیاس کافی است:

قصه موسی مگر نشنیده‌ای	در گذارویی از آن پیچیده‌ای
ناگهان یک روز موسی کلیم	بر گذرگه دید چوپانی سلیم
کوبه عشق و ذوق می‌گفت ای خدا	لطف کن پیش رهی خود بیا
تا کنم تیمارها از عین جان	هم کنم مهمانیت با شیر و نان
چارقت دوزم شپش هایت کشم	هر چه دارم جمله پیش تو کشم

(بیت‌های ۱۱۷۵-۱۱۷۹)

۴-۲. روایت دقایق‌الطریق

کتاب دقایق‌الطریق اثر احمد رومی (تولد ۶۷۵) است که مؤلف شش دهه پس از مولانا
 عین داستان را به منظور بیان لزوم سوز داشتن طاعات و عبادات می‌آورد. داستان اساساً
 فاقد روح و بیان مؤثر و کاملاً تقلیدی است. نقل مناجات شبان از این کتاب، خودگویای

نازل بودن سطح گفتار شاعر است:

خانه خود از کرم با من نما	ای خدای من کجایی تو کجا
که پنیر و مسکه و گه شیر خام	تا تو را من هدیه آرم صبح و شام
که قروت جوغرات ای نازنین	گاه آرم نانهای روغنین
هرچه داری آرزو آن آورم؟	گاه حلوا گاه بریان آورم
چرم بنهم دوزمش با ریسمن	کفشت ارباره شود اندر زمان

(ص ۴۱)

۳-۴. روایت موسی (ع) و سنگتراش

یکی دیگر از روایت‌های ساخته شده پس از مولانا، داستان موسی (ع) و سنگتراش است که دکتر شهیدی (۱۳۸۰: ۳۴۰/۵) در شرح خود تنها به نام داستان اشاره‌ای می‌کند. این داستان از کتاب‌های مربوط به ادبیات مکتب‌خانه‌ای در ردیف کتابهایی چون عاق‌والدین، شیخ بهلول، حاتم طایی و موش و گربه به عنوان کتاب درسی خوانده می‌شده و چندین بار جدا و به همراه کتابهایی دیگر چاپ شده است.

راوی داستان مشخص نیست، لیکن مؤلف الذریعه (تهراتی: ۱۴۰۳: ذیل موسی (ع) و سنگتراش) آن را به عبید زاکانی نسبت می‌دهد. این داستان در برخی از چاپ‌های کلیات عبید زاکانی، ذیل آثار عبید آمده و به روشنی معلوم است که این مثنوی نمی‌تواند از آثار عبید باشد. این انتساب اشتباه از آنجا ناشی شده است که در چاپ‌های سنگی معمولاً چند کتاب با هم در یک جا چاپ می‌شده است و چون این مثنوی در کنار آثار عبید، مثل داستان دو پیازه و موش و گربه در یک مجموعه چاپ شده (مثلاً موش و گربه و داستان سنگتراش، طبع برلین، مطبعه آفتاب، ۱۳۰۵) بعدها این تصور را حتی برای نسخه‌شناسی مثل آغا بزرگ تهرانی پیش آورده که سراینده مثنوی، عبیدزاکانی است. به هر حال این انتساب کاملاً نادرست است؛ چه اینکه زبان، بیان، نوع داستان و روایت، همگی معلوم می‌کند کتاب از آثار دوره قاجار است بخصوص که با جستجو در تمامی آثار خطی، حتی یک نسخه خطی از آن نیافتیم. این نکته معلوم می‌دارد که اصل کتاب به شکل سنگی چاپ شده و به عصر قاجار مربوط است. این کتاب بارها جداگانه و یا با چند کتاب چاپ شده که اولین چاپ آن به سال ۱۳۳۴ مربوط است. داستان چنین است:

سنگتراشی در کوه طور در حال مناجات با خداوند چنین می‌گوید:

تو کجایی در میان آسمان	چند باشی پیش چشم ما نهران
خوب باشد کویبایی در زمین	در بر ما یا اله العالمین

خانه سنگی تراشم بهر تو
خوش بود اینجا اندر کوهسار
گر تو خواهی گشت صحرايي کنی
دزد ياغی نیست اینجا این زمان
گر شغال و خوک آید یا پلنگ
گرگ آید سنگ با کله زخم
روز از رویت بیرانم مگس

چاکر درگاه باشم بهر تو
ارغوانی لاله‌های مرغزار
با من آبی و تماشايي کنی
تو بیا ما مترس از کافران
بشکنم پهلوی ایشان را به سنگ
شیر آید تیشه بر گردن زخم
شب به گردخانه کردم چو نقش
(ص ۲)

پس از این مناجات، خانه‌ای سنگی می‌سازد و تمام وسائل خانه را مهیا می‌کند:
خشت سنگی بر نهادی پشت در کوزه پر آب پهلویش دگر
(ص ۳۰)

و این‌گونه با صد آه و درد منتظر خدا می‌ماند و باز می‌نالد و خدای آسمان را به
خانه سنگی‌اش در زمین دعوت می‌کند و شرح خدمات خود را بیان می‌دارد:

من تو را اول بشویم دست و پا	آب پایت را خورم چون کیمیا
خون بیارم در بر تو آن زمان	خود شوم بر درگه تو پاسبان
سرد شد بهر تو آتش می‌کنم	گرم باشد هر زمان بادت زخم
آب خواهی کوزه بر دست دهم	نان خواهی سفره بر پشت نهم
دنبه خواهی از برایت آورم	جبه خواهی از برایت آورم

(ص ۳-۴)

بلافاصله، نزد چوپانان می‌رود و گوسفندی را برای قربانی کردن می‌خرد و بین راه
امیدوارست تا به خانه می‌رسد، خداوند هم از راه رسیده باشد و با خود می‌اندیشد تا
زمانی که او در خواب است من کیایی برایش آماده می‌کنم. در این میان کسی که
سخنان کفرآمیز سنگتراش را شنیده، نزد موسی (ع) می‌رود و آنچه دیده شرح می‌دهد.
موسی (ع) به طور می‌رود و چون آن خانه سنگی و لوازم مهیا را می‌بیند، همه را برهم
می‌زند.

چون سنگتراش با گوسفند از راه می‌رسد:

کاسه‌ها بشکسته دید و کوزه‌ها کرد زاری بی‌حد و بی‌متها

در مقابل زاری سنگتراش، موسی (ع) وی را نادان می‌خواند و از او می‌خواهد توبه
کند؛ زیرا:

گفت ای نادان خدا را خانه نیست نسبت او را منزل و کاشانه نیست

سنگتراش با زاری تمام می‌گرید و توبه می‌کند و از خدا طلب عفو می‌کند. از آن سو خداوند به واسطه جبرئیل به موسی (ع) وحی می‌کند که «بنده ما را چرا کردی تو دور؟»

موسی (ع) بلافاصله پس از وحی الهی پیش سنگتراش می‌رود و از او عذرخواهی می‌کند و به فرمان الهی تمام کاسه‌ها و کوزه‌های مرد به هم پیوند می‌خورد و سرانجام، سنگتراش و خداوند، موسی (ع) را می‌بخشند.

چون که موسی (ع) کرد با او درد دل کرد موسی (ع) را ز صدق دل بحل (صر) در فرجام، سنگتراش پاکدل مرگ خود را از خداوند می‌خواهد. پس موسی (ع) او را یک سخن تعلیم می‌کند و او می‌گوید و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

شبان در این داستان جای خود را به سنگتراش می‌دهد، شاید به این دلیل که مکان داستان، کوه طور، و گذر موسی (ع) نیز از آنجاست. سنگتراش این داستان از شبان فعالیت است؛ برای خداوند خانه سنگی و وسائل سنگی هنرمندانه می‌سازد؛ حتی برایش گوسفندی می‌خرد تا قربانی کند و شور و حالش بیشتر است. اما شبان در داستان مثنوی تنها در گفتار حاضر است از خداوند پذیرایی کند. در عوض، موسی (ع) در این داستان جز سرزنش به اقدام عملی دست می‌زند و با خشم، تمام وسائل خانه سنگی را بر هم می‌ریزد.

۴-۴ مهمان کردن شبان خدا را

داستان عامیانه دیگری در همین کتاب است که عیناً برخی از ابیات داستان موسی (ع) و شبان مثنوی را در خلال روایت خود آورده و جهت داستان را اندکی تغییر داده و با نام «مهمانی کردن شبان، خدا را» بازنویسی کرده است:

موسی (ع) چون به کوه طور می‌رود، شبانی را در حال مناجات می‌بیند. از مناجات‌های این شبان است:

گر ز شیرت ترس باشد یا پلنگ کله ایشان بگویم من به سنگ

گر ز گرگت بیم باشد ای فروغ کله او را کنم چون آب دوغ!

کوزه‌ها را پر آب می‌کند و گوسفندی را می‌کشد و آماده‌پذیرایی خدا می‌شود. شبان خانه خود را با خانه خدا این چنین مقایسه می‌کند:



خانه تو هست قعر زرنگار
خانه من هست کوه و مرغزار
خانه تو آسمان هفتمین
خانه من هست در روی زمین
من ندارم قالی و فرش و نمد
پوستینی هست الله صمد
کله‌ای بهرت هم اندر تنور
تا تو نوش جان کنی اندر حضور
نانهای روغنین خوشمزه
بهر تو آرم پنیر و خربزه
و البته به خداوند توصیه می‌کند با خود همراه نیاورد؛ زیرا:

جمله یکدم کله‌ها را می‌خورند
باقی دیگر به هم‌ره می‌برند
بعد از آن من هم پشیمان می‌شوم
قرض دار و هم پریشان می‌شوم
و از نداری خود هم عذرخواهی می‌کند که:

راز خود را فاش کردن خوب نیست
خانه من بی‌بی و طنبور نیست
من ندارم رختخواب ابریشم
من ندارم نوکر و مال و حشم
خانه من کاه و نان خالی است
نه نمد نه سوزنی نه قالی است

در همین هنگام موسی (ع) سر می‌رسد و چون آن سخنان ابلهانه را می‌شنود، شبان را نصیحت می‌کند که:

شیر او نوشد که محتاج است و بس
چارق او پوشد که باشد چون تو کس
او ندارد پا که چارق پوشد او
کی دهن دارد که خود می‌نوشد او
و از او می‌خواهد توبه کند. شبان به بیابان می‌گریزد و خداوند به موسی عتاب می‌کند که:

بنده ما را چرا کردی بری
مرحبا بر همچو تو پیغمبری!
و موسی (ع) را تهدید می‌کند که اگر دل شبان را به دست نیاورد او را از پیغمبری عزل می‌کند!

موسی (ع) سرانجام شبان را می‌یابد و مرزده حق را می‌دهد که حق به مهمانی او می‌آید:
مرد چوپان سینه خود چاک کرد
از فراق دوست سر بر خاک کرد
بلافاصله به منزل می‌رود و منتظر می‌ماند. سرانجام:

تا سحرگه منزلش پرنور شد
شعله‌ای سر زرد که عالم نور شد
مرد چوپان ساعتی مدهوش شد
نور حق با بنده هم آغوش شد
شبان همان دم جان به جانان تسلیم می‌کند:

جان به جانان در همان ساعت برد
گوی دولت را زمی‌دان خوب برد
در این روایت گفتار و رفتار شبان تفصیل بیشتری دارد. شبان همچون سنگتراش



عاقبت می‌میرد؛ با این تفاوت که شبان این روایت، تجلی نوری از انوار الهی را در خانه‌اش می‌یابد و خداوند دعوت او را اجابت می‌کند اما سنگتراش تنها تحول روحی در او ایجاد می‌شود و می‌میرد. شبان مثنوی تنها دچار تحول روحی می‌شود. در دو روایت اخیر تحول روحی و مرگ قهرمان بی‌تأثیر از پایان داستان پیرجنگی (۱/۱۹۲۳-۲۲۳۳) نیست که پیر مطرب بر اثر تحول روحی در پایان داستان جان می‌دهد.

۴-۵. مرد دعا گو

جز آنچه یاد شد در میان آثار جهانی، داستانی با نام «مرد دعاگو» است که در سال ۱۸۲۱ جوانی آلمانی به نام تولوک (Tholuk) به زبان آلمانی نوشت که در کتاب وی با نام تصوف یا فلسفه وحدت وجودی (Sutim or the Panthost Philosopny) چاپ شده است. این کتاب را آنه ماری شیمل (شیمل: ۱۳۸۳: ۲۷) معرفی می‌کند. داستان چنین است که مردی دعا و نیایش بسیار می‌کند و جواب نمی‌گیرد تا اینکه دلسرد می‌شود و دست از نیایش برمی‌دارد. آن‌گاه در خواب به او الهام می‌شود که «هر بار که مرا بخوانی تو را لیبک گویم». تولوک آثار مولوی و حلاج را مطالعه کرده و با آثار مولانا و افکار او آشنا بوده است و این داستان را که به زعم شیمل شباهتهایی با موسی (ع) و شبان دارد، نوشته است. این اثر تولوک از آثار معروف و برای محققان تاریخ ادیان بسیار آشناست. ناتان سودابلون (Natan Sodablon) و هدستین (Hedestin) سوئدی نیز این کتابها را به زبان سوئدی ترجمه کرده‌اند.

سودابلون درباره این داستان می‌گوید: «شعر مولوی گواه این حقیقت است که عمیقترین و با ارزشترین احساسات الهی، که هنگام نیایش برانگیخته می‌شوند، مختص مسیحیت نیست و در دین اسلام هم همین احساسات وجود دارند» (همان، ۲۸). شیمل داستان تولوک را برگرفته از موسی و شبان می‌داند، اما به نظر می‌رسد شباهت بیشتری با داستان «آن یکی الله می‌گفتی ...» داشته باشد.

۵. عناصر داستانی

۱-۵ طرح (پیرنگ - طرح و توطئه) (Plot)

پیرنگ، خط ارتباط منطقی بین حوادث را ایجاد می‌کند (میرصادقی، ۱۳۶۴: ۱۵۲)؛ چنانکه به اعتقاد ارسطو (۱۳۵۷: ۱۲۳) طرح باید از کلیتی برخوردار باشد و اجزا طوری با کل درهم

آمیخته باشد که با حذف عنصری از کل، شیرازه آن از هم بپاشد. طرح کلی داستان موسی (ع) و شبان چنین است:

وضعیت اولیه: شبانی با خدا مناجات می‌کند.

حادثه محرک: موسی (ع) شبان را در راه می‌بیند و الفاظ ناشایست و کفرآمیز او را می‌شنود.

گره‌افکنی: حضرت موسی (ع) او را سرزنش می‌کند و به او می‌قبولاند که سخنانش کفرآمیز است.

اوج: شبان، پشیمان و جامه‌دران به بیابان می‌گریزد.

وضعیت پایانی: موسی (ع)، شبان را می‌یابد و پیام حق را می‌رساند و شبان دچار تحول روحی می‌شود.

برای انطباق بهتر و مقایسه آسانتر طرح مولانا و طرح داستانهای قبل و پس از وی، کنشهای داستانی، هر یک به تفکیک و در جدول زیر می‌آید.

جدول تطبیقی کنشهای داستانی هشت روایت

کنشها / روایتها	وضعیت اولیه	حادثه محرک	گره‌افکنی	اوج	گره‌گشایی	وضعیت پایانی
ابن‌عبدربه (عقد الفرید)	پارسایی جاهل در بنی‌اسرائیل به عبادت مشغول است.	پارسا با دیدن الاغ خود از خدا می‌خواهد الاغ وی را بچراند.	پیامبر وقت، پارسا را سرزنش می‌کند.	پارسا آندوهگین می‌شود.	از سوی خدا وحی می‌رسد.	پیامبر وقت، پارسا را به حال خود رها می‌کند.
ابن‌الحدید (شرح نهج‌البلاغه)	مردی از بنی‌اسرائیل با موسی (ع) هم سفر می‌شود.	مرد با دیدن علفزار آرزو می‌کند الاغ خدا را بچراند.	موسی مرد را سرزنش می‌کند.	مرد تا مدت‌ها چشم به زمین می‌دوزد.	از موسی (ع) وحی می‌رسد که بنده ما را نهی نکن.	-----
حافظ ابونعیم	یکی از	فردی تنها	پیامبر	به	پیامبر	

(حلیه‌الاولیا)	پیامبران از امت می‌خواهد هرکسی چیزی به خدا قرض دهد.	کیسه گاه الاغش را در مناجات با خدا حاضر است بدهد.	وقت او را نهی می‌کند.	---	وقت وحی می‌رسد که او را نیازارد زیرا آن مرد با خواسته‌هایش روزی سه بار خداوند را می‌خنداند است.	---
ابوالفتح (روض‌الجنان)	پیامبر در نماز از قول فرعون می‌خواند اناریکم الاعلی.	مردی اعرابی از سر اعتقاد و با عصبانیت در نماز فریاد می‌زند کذب ابن الزانیه.	اصحاب، وی را ملامت می‌کنند.	اعرابی در کار خود باز می‌ماند.	جبریل از پیامبر می‌خواهد تا اصحاب دست از ملامت مرد بردارند.	---
غزالی و عطار (احیاء‌العلوم) مصیبت‌نامه	۱. قوم موسی (ع) دچار قحطی می‌شوند. ۲. مناجات موسی (ع) بی‌اثر است. ۳. به فرمان خدا موسی (ع) از برخ	اسود با لحن خشن در مناجات از خدا طلب باران می‌کند و باران می‌بارد.	موسی (ع) قصد می‌کند برخ اسود را برنجانند.	---	وحی می‌رسد که برخ را نرنجانند زیرا وی روزی سه بار ما را می‌خنداند.	---

					اسود می‌آواهد طلب باران کند.	
مولوی (مثنوی)	شبانی با زبان خود با خداوند مناجات می‌کند.	موسی (ع) سخنان کفرآمیز شبان را می‌شنود که از خدا می‌خواهد چاکر و نوکر او باشد	موسی (ع) شبان را سرزنش می‌کند و به او می‌قبولاند که سخنانش کفرآمیز است.	شبان به بیان می‌گریزد.	خداوند موسی (ع) مؤاخذه می‌کند و او را به دنبال شبان می‌فرستد.	موسی (ع) شبان را می‌یابد اما شبان دچار تحول روحی شده است.
سنگتراش	سنگتراشی در کوه طور مشغول کار و مناجات با خداست.	سنگتراش خانه‌ای سنگی برای خدا می‌سازد و با آراستن خانه و گوسفندی آماده قربانی منتظر خدا می‌ماند.	کسی به موسی (ع) خبیر می‌رساند و موسی (ع) خانه و سنگی کاسه و کوزه شبان را بر هم می‌زند و با سرزنش سنگتراش از او می‌خواه توبه کند.	شبان توبه می‌کند و به زاری از خدا عفو می‌خواهد.	خداوند موسی (ع) را ملامت می‌زند و از می‌خواهد شبان را یافته، عذرخواهی کند.	۱. موسی (ع) شبان را می‌یابد و عذرخوا هی می‌کند. ۲. به لطف خداوند کاسه و کوزه‌ها را ش هم پیوند می‌خورد. ۳. شبان مرگ

خود را از خدا می‌خواهد د و می‌گریزد						
۱. خداوند به موسی (ع) عتاب می‌کند (مژده و از او می‌خواهد شبان را یافته، پیغام دهد که منتظر خداوند بماند.	شبان به بیابان می‌گریزد.	موسی (ع) سرمی‌رسد و او را نصحیت او را می‌کند و می‌خواهد شبان توبه کند.	شبان در مناجات خدا او را به خانه‌اش دعوت می‌کند و گوسفندی را برای قربانی آماده می‌کند.	شبانی در کوه طور به مناجات مشغول است.	مهمانی شبان	
۲. شبان نور خدا را در خانه‌اش می‌بیند.						
۳. شبان دیدن نور جان می‌دهد.						

نتیجه مقایسه طرحها:

الف) طرح داستانهای دیگر، روایت قصه بدون ابیات میانی است، اما در روایت مولانا تنها یک سوم متن، روایت داستان است. در این داستان نیز مولانا به شیوه معمول خود با بهره‌گیری از تداعیهای آزاد در سه نوبت داستان را قطع می‌کند و به طرح مسائل اصلی‌ای می‌پردازد که داستان را برای آن نقل کرده است.

ب) روایت مولانا و دو تقلید پس از وی (داستان سنگتراش و مهمانی شبان) طرحی مفصلتر و پرداختی منطقی‌تر نسبت به روایات قبل از مولانا دارد. برخ اسود در سه روایت غزالی، عطار و حلیه الاولیا موجب خنده خدا می‌شده است؛ از این رو خداوند از موسی (ع) یا پیامبر وقت می‌خواهد او را نرنجانند که این گره‌گشایی اندکی دور از

واقع به نظر می‌رسد ولی مولانا دلایل انسانی، عرفانی و الهی را یادآور می‌شود که داستان را به اوج می‌برد.

پ) پایان‌بندی روایت مولوی با بقیه متفاوت است. در روایت مولانا، شبان دچار تحول روحی می‌شود و داستان نسبت به وضعیت اولیه ۳۶۰ درجه گردش پیدا می‌کند؛ یعنی روایت کاملاً مدور نیست که به همان جایی که شروع شده است، ختم شود. مولانا در مراحل تکوین قصه، مثل داستانهای دیگر مثنوی، شکوهی عرفانی به روایت خود می‌دهد. غافلگیری و شگفت‌انگیزی داستان نیز در همین جاست؛ وقتی موسی (ع) شبان را می‌یابد و بشارت حق را می‌رساند، خواننده انتظار دارد شبان سر از پا نشناسد و دوباره مناجاتهای خود را آغاز کند، اما شبان واکنشی غیرمنتظره از خود نشان می‌دهد:

گفت ای موسی (ع) از آن بگذشتم
من کنون در خون دل آغشته‌ام
من زسدره متتهی بگذشتم
صد هزاران ساله زان سو رفته‌ام...

مناجاتهای غیرمعمول شبان، برخورد موسی (ع) پیامبر الهی، با شبان ساده، وحی الهی در مورد شبان ساده اندیش، همگی بر جنبه‌های شگفت‌انگیزی، حالت تعلیق و انتظار و هول و ولا می‌افزاید تا پیرنگ داستان گسترش یابد.

در دو داستان دیگر، شبان و سنگتراش، پس از تحول روحی جان می‌دهند.

ت) مولانا در طرح داستان به کمک چند بنمایه (Motif) ساختار داستان را استحکام بخشیده است؛ از جمله نیایش، که هم خود وضعیت اولیه داستان را شکل می‌دهد و هم بنمایه ثابت داستانهای مولوی است. داستان با نیایش آغاز می‌شود. در همین نیایش است که حادثه محرک و مقدمه‌چینی داستان برای حوادث میانی شکل می‌گیرد و شبان را معرفی می‌کند. نیایش و چگونگی پذیرش دعا خود بار اصلی هدفگذاریهای مولانا را در بیان داستان «دگرگونی احوال» است که از آن یاد کردیم.

از دیگر بنمایه‌های داستان، «دگرگونی احوال» است که از آن یاد شد.

«جستجو» یکی از بنمایه‌های رایج داستانهای فارسی است. شبان پس از اینکه به بیابان می‌گریزد، موسی (ع) مأمور جستجوی او می‌شود: «در بیابان در پی چوپان دوید»

در شرح این جستجو می‌خوانیم:

بر نشان پای آن سرگشته راند
گام پای مردم شوریده خود
یک قدم چون رخ زیلا تا نشیب
گرگ از بره بیابان برفشاند
هم ز گام دیگران پیدا بود
یک قدم چون پیل رفته بر ورید

گاه چون موجی بر افرازان علم گاه چون مامی روانه بر شکم
گاه بر خاکمی نبشته حال خود همچو رمالی که رملی بر زند
عاقبت دریافت او را و بدید گفت مزده ده که دستوری رسید
(بیت‌های ۱۷۷۷-۱۸۸۳)

چنانکه ملاحظه شد، مولانا جستجوی حضرت موسی (ع)، پیامبر بزرگ الهی را در پی شبان بی‌نام و نشان، چگونه گسترش داده است. این بخش در روایت‌های قبل از مولانا نیست.

«الهام غیبی»، که در مورد حضرت موسی (ع) وحی است از بنهای دیگر است که بر جنبه‌های داستانی می‌افزاید:

وحی آمد سوی موسی (ع) از خدا بنده ما را زما کردی جدا (بیت ۱۷۵۰)

«پشیمانی» و «ملامت» نیز دو بنمایه دیگری این داستان است. موسی (ع) ابتدا شبان را ملامت می‌کند، سپس خود مورد ملامت حق واقع می‌شود. موسی (ع) از رفتار خود پشیمان می‌شود، اما در روایت مولانا این پشیمانی کاملاً ظاهر نمی‌شود ولی در روایت‌های پس از آن، پشیمانی موسی (ع) و در خواست «عفو» از شبان هم آمده است. کشمکش در طرح این داستان از نوع ذهنی است. از یک سو برخورد و تضاد فکری و درونی موسی (ع) با شبان است که به لحاظ اعتقادی نقطه مقابل هم هستند. تضاد و درگیری فکری این دو است که به مولانا کمک می‌کند به روشنی، اندیشه خود را درباره عقل و عشق، محبت و نیایش طرح کند؛ از سویی دیگر گفتگوی طولانی خداوند با موسی (ع) کشمکش تازه‌ای به وجود می‌آورد. این دو کشمکش بخش عمده‌ای از پیرنگ را شامل می‌شود.

در روایت سنگتراش این کشمکش ذهنی، فیزیکی نیز می‌شود. موسی (ع) با دیدن خانه سنگی سنگتراش و کاسه‌ها و کوزه‌های مهیای مهمانی خداوند شبان را برهم می‌ریزد و می‌شکند و این‌گونه اعتراض خود را در عمل نشان می‌دهد.

۲-۵ موضوع و درونمایه (theme)

فهم داستان از ادراک کلی‌ترین جنبه‌های آن (موضوع و تم) آغاز می‌شود (یونسی، ۱۳۵۳: ۲۱). طبعاً آنچه بر جذابیت داستانهای مولانا می‌افزاید، درونمایه‌های عرفانی آن است. داستان موسی (ع) و شبان، نمونه‌ای از داستانهای مربوط به برخورد انبیا با «زهاد و

عوام» است. این داستان با توجه به درونمایه عمیق و انسانی آن بخصوص برای جامعه امروز ایران درس آموز و هدایتگر است؛ از این رو از گذشته تا امروز به عنوان متن درسی در مکتبخانه‌ها و مدارس جدید جزء جداناشدنی متون درسی بوده است.

داستان موسی (ع) و شبان، تلاش مولانا است تا به صد زبان به خشکه مقدسان و زاهد نمایان بفهماند که هر کس برای خود راهی به سوی خدا دارد. این داستان گفتگوی موسی (ع) با شبانی ساده دل است که رابطه‌اش با خداوند تنها به اندازه فهم اوست. مولانا در این داستان نشان می‌دهد که شرط اصلی قرب و رضای الهی داشتن قلبی پاک و بی‌ریاست و اینکه هر کس نسبت به حق نگاهی خاص دارد.

پس از اینکه موسی (ع)، شبانی را در مناجات می‌بیند که سخنان کفرآمیز می‌گوید، وی را سرزنش می‌کند و او را قانع می‌سازد که ممکن است آن سخنان، جهان را زیر و زبر کند. شبان پشیمان ز جان سوخته، سر در بیابان می‌نهد. اینجاست که دیگ رحمت الهی به جوش می‌آید و موسی (ع) مؤاخذه می‌شود. موسی (ع) جامع مراتب رسالت و خلافت الهی است و از قول تشبیه و تنزیه ابا دارد، اما شبان در مناجاتش با خدا اقوالی را بر زبان می‌آورد که متضمن تشبیه است. این قول شبان، نشاندهنده خلوص نیت و عشق او به حق است و اینکه «تشبیه و تجسیم اهل محبت کمتر از تنزیه و تقدیس اهل شریعت نزد حق مقبول نیست و خداوند به قلب خاشع نظر می‌کند و به درستی خشونت لفظ نمی‌نگرد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵۱). عبدالکریم سروش (۱۳۷۹: ۷۷) درونمایه داستان را از سه بعد می‌کاود:

- ۱) قصه موسی (ع) و شبان را نزاع تاریخی و اندیشه سوز تشبیه و تنزیه می‌داند.
- ۲) داستان را تبیین نسبت میان تحلیل عقلی و تجربه عشقی می‌داند که موسی (ع) نماینده عقل و چوپان شوریده، نماینده عشق است.
- ۳) داستان را نفی ادب و آداب‌دانی عاشق می‌داند.

زمانی (۱۳۸۵: ۲۳۶) اهداف و مقاصد مهم مولانا را چنین برمی‌شمرد:

۱. نفی صورتگرایی و قشریگری در اندیشه‌های دینی
۲. شناخت هر کس از حق مطابق است با شأن و مرتبه او.
۳. بیان احوال اولیای مستور که شبان تمثیل آنان است.
۴. تشبیه و تجسیم اهل عشق، کمتر از تنزیه و تقدیس اهل شریعت نیست.
۵. حمد و ثنای انسان هر قدر هم که کامل و مطابق آداب شرع باشد، باز در مقایسه با مقام و ربوبی الهی ارزشی ندارد.

۶. هر آیین و مذهبی را که آدمی خالصانه باور کند آن آیین او را به وصال حق می‌رساند.

طهماسبی بر یک جنبه دیگر محتوایی داستان نیز تأکید می‌ورزد و آن اینکه :

در داستان موسی و شبان، علاوه بر اینکه سیر تطور و دگرگونی نسلها بیان می‌شود و جسارت «بودن» و زیستن تصویر می‌گردد، مولوی به حدیث نفس می‌پردازد و به بهانه موسی و شبان، اشتیاق سوزان خود را در جستجوی مدام حقیقت شرح می‌دهد. زندگی مولوی نیز تا حدودی بیانگر این واقعیت است: مردی که شریعت را فهمیده و درک کرده و بنا به روایاتی تا حدود چهل سالگی آن را تبلیغ می‌کرده است. این بخش از زندگی مولوی با راه و روش آیین موسی شباهت بسیاری دارد که در آن تأکید بیشتر بر فقاقت و نظم و شریعت است. برخورد مولوی با شمس، آدمی را به یاد آشنایی موسی با شبان می‌اندازد. در این داستان می‌بینیم که موسی پس از این آشنایی، نظم شریعت را پشت سر می‌نهد و طریقی تازه را آغاز می‌کند. در خلال این داستان سیر دگرگونی آیین موسی به آیین عیسی را نیز شرح می‌دهد (طهماسبی، ۱۳۷: ۲۷).

آنچه گفته شد، مهمترین مضامین و اندیشه‌های مطرح در داستان است، اما در این مقاله سعی می‌شود تنها از بعد ساختارشناسی داستان و چگونگی روایات و عناصر داستانی، داستان موسی (ع) و شبان یک‌بار دیگر بازخوانی گردد.

۳-۵ گفتگو (Dialogue)

مولانا با به حداقل رساندن حضور خود در روایت، داستان را از طریق گفتگو پیش می‌برد؛ چنانکه شصت بیت داستان گفتگوی قهرمان است. در خلال گفتگوی شخصیت‌های داستان با روحیات، کنشها، اغراض و هدف داستان آشنا می‌شویم. بخش مهمی از تداویهای آزاد مولانا حاصل همین گفتگوهاست. در این قصه نیز مولانا با گسترش گفتگو میان اشخاص قصه به گسترش پیرنگ و نمایش درونمایه و معرفی شخصیتها در جهت پیشبرد کنشهای داستانی کمک کرده است. از خلال گفتگوی ساده شبان با خداوند در قالب مناجات معلوم می‌شود، انسانی ساده‌دل و مخلص است. همچنین در چهار گفتگویی که در داستان (شبان با خدا/ موسی (ع) با شبان (۲ بار)/ موسی (ع) با خدا) رخ می‌دهد با آرا و اندیشه‌های مولوی درباره تنزیه، تشبیه، تجسیم، محبت و حقیقت نیایش آشنا می‌شویم.

طولانی‌ترین گفتگو میان موسی (ع) و شبان در می‌گیرد که موسی (ع) گوینده است

۴-۵ زاویه دید (Pointofview)

رایجترین شیوه روایت بخصوص در داستانهای سنتی سوم شخص یا دانای کل است. مولانا راوی داستان است، اما از آن دسته راویانی نیست که تمام جریان را تنها خود با اشراف بر ذهن و ضمیر قهرمانان تشریح کند (دانای کل نامحدود) بلکه برای زنده نگاهداشتن جریان داستان، رشته سخن را چنانکه در گفتگو دیدیم به قهرمانان می‌سپارد؛ برای نمونه در همین داستان، راوی (مولانا) تنها در پانزده بیت از داستان ۹۵ بیتی حضور دارد و باز از این ۹۵ بیت تنها ۳۵ بیت روایت خود داستان است و بقیه ابیات یا تداعیهای آزاد مولوی است یا گفتگوی داستانی؛ بنابراین راوی، نقش خود را به حداقل ممکن کاهش داده است.

بخشی از داستان (۱۷۷۱-۱۷۵۰) از زبان خداوند روایت می‌شود. وقتی شبان سر به بیابان می‌نهد، خداوند پا به داستان می‌گذارد و مولانا از زبان خداوند سخنانی مؤثر، همراه با خشم و عتاب بیان می‌کند.

ترکیب ۹۵ بیت داستان موسی (ع) و شبان چنین است:

۱ بیت	راوی (آغاز داستان)
۴ بیت	گفتگوی شبان با خداوند
۱ بیت	راوی
۲۱ بیت	گفتگوی خداوند با موسی (ع) (از طریق وحی)
۱۲ بیت	راوی (شرح دگرگونی حال موسی (ع))
۳ بیت	گفتگوی موسی (ع) با شبان
۷ بیت	پاسخ شبان به موسی (ع)
۲۰ بیت	تداعیهای آزاد مولانا (نتیجه)

۵-۵ شخصیت (Character)

شخصیت اصلی این داستان شبان است. مولانا «برخ اسود» و یا «پارسای جاهل» در روایتهای پیش از خود را مشخصاً به «شبان» بدل می‌کند. ما شبان را از خلال مناجاتش با خدا می‌شناسیم که فردی ساده‌لوح، بی‌آلایش اما سخت شیفته است که بر اثر تحول روحی، مقامی برتر از موسی (ع) می‌یابد و موسی (ع) پیامبری است بی‌تحمل که چون

شبان را با قوانین رفتاری و دینی مرسوم، موافق نمی‌بیند، طرد می‌کند. همین نکته نیز موجب طعن برخی متحجران بر مولانا شده است. مولانا به جای «یکی از پیامبران» در روایت‌های گذشته، مشخصاً موسی (ع) را برمی‌گزیند.

شخصیت موسی (ع) از میان پیامبران بیش از دیگران در مثنوی مطرح شده است. بیش از ۲۰ بار حضرت موسی (ع) قهرمان داستانهای مولوی است. انتخاب موسی (ع) برای رویارو کردن با شبان به داستان جان تازه‌ای می‌دهد؛ زیرا موسی (ع) نیز خود درخواست گفتگو با خدا را داشته است. او نیز روزی خود شبان بوده است «اما شبانی موسی (ع) لازمه‌اش قیام بر لوازم اما تحول روحی شخصیت شبان دگرگونی وی، خلاف روش شخصیت‌پردازی در داستانهای سستی است که معمولاً ایستا است. شبان که تا چندی قبل سخنان ابلهانه بر زبان می‌راند اکنون در پایان داستان خود را صد هزاران سال برتر از سدره‌المتهی و برتر از گنبد گردون می‌داند.

در روایت‌های پس از مولانا، «شبان» پس از تحول روحی مثل پیرچنگی جان می‌دهد. تحول روحی در قهرمانان داستانهای عرفانی و احیاناً مرگ آنها رایج و به صورت یکی از بنمایه‌های اصلی این‌گونه داستانها در آمده است.

«موسی (ع)» و «شبان» دو شخصیت نمادین و کلی هستند تا مولانا بتواند دیدگاه خود را دربارهٔ چند مسئله بیان کند. دکتر زرین‌کوب، موسی (ع) را مظهر قول تشبیه و شبان را مظهر قول تنزیه نمی‌داند و می‌نویسد:

در این قصه، شبان مظهر قول تشبیه است که خود آن رمزی از حال اهل انس است و بدین‌گونه به رغم آنچه از ظاهر قصه برمی‌آید، شبانی او نشان عاری بودنش از عشق و معرفت نیست، خدا را در درون خویش، که قلب عبد مؤمن است، دیده است و با آنکه چشم وی از دیدن خبر ندارد، دلش با او احساس انسی عاری از تکلف دارد که به مناجات و نیایش وی صبغهٔ تشبیه می‌بخشد. اما موسی (ع) مظهر قول تنزیه است که شریعت آن را الزام می‌کند و البته عبادت حق و تبعیت از حکم الهی بودن آن به عنایت سلوک، که تصفیه از خودی است، منجر نمی‌شود و اینجاست که موسی (ع) بر مناجات شبان و لحن آمیخته به تشبیه، که در این مناجات عاشقانه او هست، اعتراف می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵۹).

۵-۶ مکان و زمان (Locale)

زمان داستان عصر حضرت موسی (ع) است. انتخاب این زمان، نشانگر دیرینگی دو

اندیشه تنزیه و تشبیه است. اما مکان داستان در روایت مولانا کاملاً مشخص نیست «دید موسی (ع) یک شبانی را به راه» و این راه در روایت‌های پس از او به طور مشخص به «طور» بدل می‌شود. در روایت ابن‌ابی‌الحدید مکان واقعه، سفر و در ابوالفتح هنگام نماز است. در روایت غزالی و عطار گرچه به طور مستقیم مکان نام برده نشده است به قرینه نام موسی (ع) مکان داستان باید مصر باشد. در داستان قرینه‌ای نداریم که فاصله زمانی شروع و پایان حادثه چه مدت است که اساساً چنین اموری در قصه‌های کهن معمولاً نامعلوم است.

۵-۷ لحن (tone)

یکی از ویژگی‌های این داستان، نمایش دقیق لحن، زبان و بیان قهرمانان داستان است. دو شخصیت موسی (ع) و شبان، فعال و با احساسات قوی هستند؛ شبان با شور و شغف و موسی (ع) با خشم و تعصب. هر دو در موقعیت لازم، واکنش‌هایی از خود بروز می‌دهند. این رفتار موجب تفاوت در لحن آنها می‌گردد. لحن گفتگوی شبان با خداوند ستایشی، دعایی، عاطفی و درخواستی، ساده و بسیار صمیمی است. مولانا لحن کاملاً عامیانه، ابتدایی، بی‌آلایش و ساده شبان را در قالب کلمات بخوبی به نویسنده القاء می‌کند:

چارقت دوزم کنم شانه سرت	تو کجایی تا شوم من چاکرت
شیر پشت آورم ای محتشم	جامه‌ات شویم، شپش‌هایت کشم
وقت خواب آید برویم جایکت	دستکت بوسم بمالم پایکت
ای به یادت می‌هی و می‌های من	ای فدای تو همه بزهای من

کلمات «چاکر»، «چارق»، «شپش»، «می‌هی» از واژگان چوپانی و مربوط به زندگانی اوست.

«ک»های تحیب، عمق عشق شبان را نشان می‌دهد. اما همین شبان با چنین لحنی وقتی تحول روحی می‌یابد در پایان داستان لحن گفتار و واژگانش به کلی عوض می‌شود. او خطاب به موسی (ع) در تحول خود می‌گوید:

من ز سدره منتهی بگذشته‌ام	صد هزاران سال از آن سو رفته‌ام
تازیانه بر زدی اسیم بگشت	گنبدی کرد و ز گردون برگذشت
محرم ناسوت ما لاهوت باد	آفرین بر دست و بر بازوت باد

(بیت‌های ۱۷۸۸-۱۷۹۰)

در مقابل، موسی (ع) لحنی نکوهشی، تحقیرآمیز، عتابی، کنایه‌ای و اعتراضی دارد:
گفت موسی (ع): های بس مدبر شدی خود مسلمان نشده کافر شدی
این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار پنبه‌ای اندر دهان خود فشار
البته خداوند نیز برای گرفتن حق شبان بی‌کس و دادن پاسخ دندان‌شکن به
موسی (ع) با لحنی عتاب‌آلود موسی (ع) را خطاب می‌کند که بنده ما را زما کردی جدا:
تو برای وصل کردن آمدی؟ یا برای فصل کردن آمدی؟

در پایان نیز لحن موسی (ع) با شنیدن عتاب الهی اندکی نرم‌تر می‌شود و با مهربانی
به شبان بشارت می‌دهد:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو
عزیز اسماعیل در کتاب زمینه اسلامی شاعرانگی، سه زبان متفاوت در این حکایت
می‌یابد:

شبان با زبان بی‌پیرایه، سر راست و ساده‌دلانه، موسی با زبانی فنی، قضاوت‌گرانه،
مدافع شرع و خداوند با زبانی متعالی و خاتمه‌دهنده (عزیز اسماعیل، ۱۳۷۸: ۵۰).
وی بر همین اساس، داستان موسی و شبان را از جمله داستانهای چند صدایی
می‌داند که قضاوت‌های متفاوتی در برداشته است.

نتیجه‌گیری

۱. داستان موسی (ع) و شبان مثنوی به دلیل شهرت و مفاهیم والای آموزشی و ارزشهای اجتماعی و دینی آن همواره یکی از متون آموزشی مکتبخانه‌ای و مدرسه‌ای ایران بوده است.
۲. این داستان پیش از مولوی در هشت منبع آمده است. به رغم تفاوت‌های جزئی، ساختار اصلی داستان و مفهوم و نتیجه آن با روایت موسی (ع) و شبان، شباهتهایی دارد که مولانا با توجه به این روایتها، داستانی کاملاً نو با نتایج عالی عرفانی آفریده است. روایت مولانا بیش از همه با روایت غزالی از داستان برخ اسود شباهت دارد که در مصیبت‌نامه عطار نیز عین روایت منظوم شده است. با توجه به تأثیر مولانا از آثار غزالی و عطار این روایت اخیر بیشتر مدنظر مولانا بوده است.
۳. پس از مولانا پنج نظیره از داستان دیده می‌شود. یکی مربوط به فرزند مولانا - بهاولد- است که بی‌کم و کاست، نقل همان داستان پدر است. دیگر روایت احمد بن

رومی در دقایق الطریق است که تقلیدی صرف و بی‌ارزش است. سوم روایت موسی (ع) و سنگتراش مربوط به دوره قاجار است که جزء متون مکتبخانه‌ای بوده است و تغییراتی در نحوه داستانپردازی و پایان‌بندی قصه دیده می‌شود. سنگتراش این داستان برای خداوند خانه‌ای سنگی می‌تراشد و در پایان نیز جان می‌دهد. داستان دیگری نیز با نام «مهمانی شبان، خدا را» در ذیل کتاب موسی و سنگتراش دیده می‌شود. در روایت، خداوند دعوت شبان را اجابت می‌کند و نوری خانه شبان را فرا می‌گیرد و شبان با دیدن نور الهی می‌میرد. داستان مرد دعاگو نیز در میان آثار جهانی به تقلید از موسی (ع) و شبان در آلمان و به سال ۱۸۲۱ توسط تولوک نگاشته شد که بازتابی در غرب یافت.

۴. طرح مولوی نسبت به آثار قبل و بعد مفصلتر است و پرداختی منطقی‌تر دارد. پایان‌بندی روایت مولانا نسبت به بقیه متفاوت است. مولانا با تحول روحی در شبان بر غافلگیری و شگفت‌انگیزی آن می‌افزاید. چندین بنمایه چون «نیایش»، «جستجو»، «پشیمانی»، «ملامت» ساختار داستان را مستحکم می‌سازد. حدود شصت بیت از ۹۵ بیت داستان را گفتگوهای آن تشکیل می‌دهد. این گفتگوها ماهیت اندیشه‌های موسی (ع) و شخصیت ساده شبان و در نهایت نظر خداوند را درباره چندین موضوع مهم (که نظر خود مولانا نیز هست) بیان می‌دارد. زاویه دید داستان سوم شخص و راوی (مولانا) تنها چهار بار و در پانزده بیت از ۹۵ بیت داستان حضور دارد. شخصیت موسی (ع) و شبان از خلال گفتگوها معرفی می‌شود. مولانا به جای برخ اسود از شبان بهره می‌گیرد که این شبان، خلاف شخصیت‌پردازی در داستانهای سستی که ایستاست، تحول روحی می‌یابد؛ حتی لحن این شبان نیز با لحن موسی (ع) و وحی الهی متفاوت است. لحن و بیان شبان متناسب با شخصیت ساده او، ساده و بی‌آلایش است. تغییر زبان و بیان داستان به تناسب موقعیت و پایگاه قهرمانان در قصه‌های سستی کمتر دیده می‌شود. این نمونه از جمله موارد نادر است. شخصیتها همچنین جنبه نمادین دارند. موسی (ع) مظهر قول تشبیه و شبان مظهر قول تنزیه هستند که در تضاد و میان آن دو کنش‌نمایی داستان را، که همان اندیشه مولانا از زبان وحی است، شکل می‌دهد. مهمترین مضامین و درونمایه‌های داستان، بیان تعدد و تنوع راه‌های منتهی به خدا و بیان اینکه شرط تقرب، قلب پاک است نه عبارات رنگین؛ تعیین حدود تشبیه و تنزیه که مراتب آن تشبیه به گوینده در سنت اوست. بحثهای محبت، حقیقت و نیایش نیز از جمله مفاهیم داستان است.

منابع

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، (۲جلد)، مصر، چاپ دوم، ۱۹۶۵.
۲. ابن‌عبدربه، عقدالفرید، طبع مصر، مطبعه جمالیه، ۱۹۷۵.
۳. ابن‌قتیبه، عیون‌الاخبار، طبع مصر، ۱۹۷۵.
۴. پیریانی، کرم‌رضا، مقایسه داستان موسی(ع) و شبان مولوی و سنگتراش عییدزاکانی، سیاست روز، ۸۱/۱/۱۹.
۵. توکلی، حمیدرضا، مثنوی و اسلوب قصه در قصه، مجله دانشکده ادبیات علوم انسانی، سال ۱۲ و ۱۳، ش ۴۷-۴۹، زمستان ۱۳۸۳، بهار و تابستان ۱۳۸۴، ص ۴۵-۸۰.
۶. جزایری، سید نعمت‌الله، زهرالریح، تهران، امامیه، ۱۳۶۱.
۷. حافظ ابونعیم اصفهانی، حلیه‌الاولیا و طبقات‌الاصفیا، (۱۰ جلد)، بیروت، دارالکتب، ۱۳۸۷.
۸. خوارزمی، مؤیدالدین محمد، ترجمه احیاءالعلوم غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۵۸.
۹. تهرانی، آغابزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳-۱۴۰۶.
۱۰. رازی، ابوالفوح، روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیرالقرآن، (۵ جلد)، افست، قم، ۱۳۰۴.
۱۱. رومی، احمد، دقایق‌الطریق، به تصحیح محسن کیانی، تهران، چاپ اول، روزنه، ۱۳۷۸.
۱۲. زرین‌کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، تهران، علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۱۳. _____، فردبان شکسته، تهران، علمی، ۱۳۸۴.
۱۴. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۵.
۱۵. سروش، عبدالکریم، رازهای نهان در قصه موسی (ع) و شبان، فصلنامه مدرس (دانشگاه تربیت مدرس)، دوره ۱، ش ۲۰۵، ۱۳۷۱.
۱۶. _____، قمار عاشقانه، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۹.
۱۷. شهیدی، جعفر، شرح و تفسیر مثنوی مولوی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۸. شیمیل، آنه ماری، موسی (ع) و شبان در متون عرفانی، ترجمه آویسا خواجه نوری، از کتاب عرفان پلی میان فرهنگ‌ها (بزرگداشت پرفسور آنه ماری شیمیل)، تهران، دانشگاه تهران، و مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
۱۹. طهماسبی، علی، حکایت آن چوپان و درد بودن، سال هشتم، ۱۳۷۲ و



۲۰. عطار، فریدالدین، مصیبت‌نامه، به تصحیح نورانی وصال، تهران، چاپ پنجم، زوار، ۱۳۸۰.
۲۱. عزیز اسماعیل، زمیئه اسلامی شاعرانگی تجربه دین، ترجمه داریوش آشوری، تهران، فرزان‌روز، ۱۳۷۸
۲۲. غزالی، محمد، احیاءالعلوم الدین، (۴ جلد)، مصر، ۱۹۳۹
۲۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث و قصص مثنوی، به کوشش حسین داودی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲۴. فراگوزلو محمد، «گفتمان تساهل از زبان جلال‌الدین محمد بلخی»، روزنامه خرداد، ۱۳۷۸/۶/۴.
۲۵. مظهري، علی‌اصغر، موسی و شبان، دوره اول، شماره ۲، سال ۱۳۶۸، ص ۲۶-۲۸
۲۶. مکی، ابوطالب، قوت‌القلوب فی معامله‌المحجوب، قاهره، ۱۳۱۰.
۲۷. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، به همت رینولد. الین. نیکلسون، تهران، مولی، چ هفتم، ۱۳۶۹.
۲۸. میرصادقی، جمال، عناصر داستان، چاپ چهارم، تهران، سخن، ۱۳۸۰/
۲۹. ناشناس، موسی (ع) و سنگتراش (هشت کتاب و حکایت شبان و حضرت موسی (ع))، تهران، سنگی، حسین آقا کتاب فروش حسب‌الامر اخوان آمیرزا، ۱۳۳۹.
۳۰. یونسی، ابراهیم، هنر داستان‌نویسی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی